



در گفت و گو با علامه مصباح یزدی

## با دعای عرفه

# اسقف‌ها و کشیش‌ها گریستند

اشاره:

حتی برای ما که در طول ماه، به مناسبت‌های گوناگون و به بهانه‌های مختلف در انتظار حضور علامه در مؤسسه می‌نشینیم تا در محفلی علمی و با دیناری عمومی، معظّمه را زیارت کنیم، باز شیرین‌ترین لحظه در مجله قبول مصاحبه از سوی این عالم عامل و نشستن پای سخنان این فیلسوف متأله، شاگرد امام و عمار رهبری و مفسر واقعی مواضع و بیانات آن یار سفر کرده و این خلف صالح است. هر چند چاپ عکس و فرمایشات امام و رهبری برای ما در مجله امری همیشگی است و آن را ما به برکت معنوی و وزارت علمی نشریه می‌بینیم، اما هر وقت حضرت علامه بر آن می‌شود تا درباره مواضع و بیانات امام و رهبری تحلیلی ارائه کنند، شوق ما در شنیدن دو چندان می‌شود چرا که احساس می‌کنیم، معظّمه مانند همیشه در چلای نو را رو بروی ما و مخاطبین مجله می‌کشاند و جامعه به ویژه ولایت‌مداران را از منظری بالاتر و با چشم‌اندازی وسیع‌تر متوجه فرمایشات و مواضع امام و رهبری می‌کنند. این بار هم توفیق رفیق راهمان شد و در مؤسسه گوش جان به سخنان او سپردیم، فلسفه نگارش نامه امام راحل (ره) به گورباچف و نامه رهبر معظّم انقلاب به جوانان غربی و تفاوت‌های این دو نامه، همچنین خاطرات معظّمه در جهان غرب، از جمله مطالبی بود که از حضرت استاد شنیدیم و بهره بردیم. قطعاً خواندن این گفت و گو برای شما خوانندگان ارجمند نیز مفید فایده خواهد بود.

### فرهنگ پویا:

**حضرت استاد. با تشکر از این که دعوت نشریه ما را پذیرفتید، به عنوان اولین سوال درباره نامه مقام معظّم رهبری به جوانان اروپا و آمریکا، می‌خواستیم بدانیم فلسفه این نامه نگاری بر اساس مبانی دینی ما چیست؟**

ابتدا لازم است تا برای تبیین چرایی نوشتن نامه از سوی رهبر معظّم انقلاب به جوانان غربی، نگاهی به مسئله دعوت دیگران به اسلام بیاندازیم. قرآن کریم به صراحت می‌فرماید که فطرت انسانی اقتضای پذیرفتن دین حق را دارد: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيُّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.» (روم، ۳۰) در آیه‌ای دیگر نیز تاکید می‌کند که: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً.» مدعای قرآن این است که اگر انسان به طور فطری رشد کند و عوامل مزاحم و اجنبی از فطرت دخالت نکنند، آماده پذیرش دین حق است. این مسئله، مسئله‌ای بدیهی است که احتیاجی به استدلال ندارد. بر همین اساس خداوند تعالی پیامبر اکرم را در همان آغاز رسالت مأمور فرمود تا دعوت خودشان را بعد از جزیره العرب به سایر کشورها هم گسترش دهد. ابتدا به ایشیان فرمود که این دعوت را از نزدیکان خود شروع کن: «وَ أُنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء، ۲۱۴) و بعد این دعوت را به خود اعراب و اهل حجاز گسترش بده. بعد از این مراحل، دستور به علنی کردن دعوت و دعوت همه جهانیان به اسلام داده شد. بر همین اساس پیامبر اکرم به سلاطین و امپراطورهای آن زمان نامه نوشته و به وسیله قاصد مناسبی نامه‌ها را ارسال فرمود. مبنای این کار این است که اگر مطلب حقی بیان می‌شود دعوت به امری می‌شود که موافق فطرت است، انتظار می‌رود که انسان سالم، آن را به صورت فطری بپذیرد. با این همه اما می‌بینیم که طبق آیات قرآن، این گونه نبوده که مردم از دعوت پیامبران استقبال کرده و زود ایمان بیاورند، بلکه برعکس، قرآن می‌فرماید هر پیامبری را فرستادیم، مورد مخالفت مردم به ویژه سرکردگان و سران قوم قرار گرفته و به گونه‌های مختلفی با آن‌ها مبارزه می‌کردند و آنان را مورد استهزاء و افتراء قرار می‌دادند. اما این مخالفت‌ها باعث نشد تا انبیاء دست از دعوت خود بردارند چرا که آنان معتقد

بودند که شاید در میان همین مردم، کسانی پیدا شوند که آماده پذیرش حق باشند. این اعتقاد پیامبران کاملاً درست بود. به عنوان نمونه باید به مهاجرین اشاره کرد که سلطان حبشه را دعوت به سوی خدا و دین پیامبر کردند و او هم پذیرفت. پس سنت انبیاء بر این است که دعوت خود را گسترش دهند و به گوش همه جهانیان برسانند، اما این که ابتدا چه کسانی را مخاطب قرار دهند، این بستگی به شرایط و مصالح دارد. در کشورهایی که به صورت دیکتاتوری اداره می‌شود، همه قدرت‌ها متمرکز در سلطان یا امپراطور است و تا او اجازه ندهد، کاری از پیش نمی‌رود. در این گونه از حکومت‌ها و کشورها اگر ابتدا نامه‌ای برای مردم آن کشور نوشته شود و آنان به سوی حق دعوت شوند، قطعاً با مقاومت حاکم آن کشور مواجه خواهد شد و او از انتشار این نامه جلوگیری می‌کند. دقیقاً به همین دلیل بود که پیامبر اکرم، نامه را برای سران کشورها فرستاد و با واکنش‌های متفاوتی مواجه شد. در واقع این آغاز کار است چرا که ابتدا حجت را بر سران قوم تمام می‌کند و بعد در صورتی که شرایط مناسب شود به گونه‌های دیگری دعوت را گسترش می‌دهد و اگر آن‌ها اقدام نظامی کردند حتی برای جنگ هم آماده می‌باشد: «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ» (توبه، ۱۲) تا این‌ها هستند نمی‌گذارند مردم هدایت شوند، اگر آن‌ها اقدام به کار نظامی کردند شما هم با آن‌ها بجنگید. این مسائل بستگی به شرایط و اقتضائات دارد که تشخیص آن هم با ولی امر است. در ایران اسلامی هم همین اتفاق افتاده است و امام راحل عظیم الشان ما نیز دقیقاً بنا بر سیره انبیاء عمل کرده اند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، امام مترصد بودند تا بعد از این که در داخل کشور ثبات و آرامشی پیدا شد، نظام تا حدودی استقرار پیدا کرد، دعوت اسلامی را گسترش دهند. امام نیز از میان همه کشورها و حکومت‌ها به سراغ شوروی رفتند.

### فرهنگ پویا:

**امام نامه خود را خطاب به گورباچف نوشتند، اما رهبری خطاب نامه‌شان به جوانان اروپا و آمریکا است. دلیل این تفاوت در چیست؟**  
**علامه مصباح یزدی:** این تدبیر امام دلایل خاص خودش را داشت.

اول این که تنها کشور یا مهم‌ترین کشوری که در آن دوران بر اساس ایدئولوژی اداره می‌شد، کشورهای مارکسیستی و در رأس آن‌ها شوروی بود. دعوت اسلام هم دعوت به یک ایدئولوژی و دعوت به یک نوع جهان بینی است. مارکسیست‌های حاکم در شوروی مدعی بودند که کشور ما بر اساس ایدئولوژی مارکسیسم اداره می‌شود و این در حالی بود که هیچ کدام از کشورهای اروپایی مدعی نبودند که حکومت ما ایدئولوژیک است، آن‌ها لائیک بوده و به طور کلی مخالف با ایدئولوژی بودند. پس از یک جهت، آن علتی که موجب توجه امام به شوروی شده بود، ادعای ایدئولوژیک بودن این حکومت بود. دوم این که در آن دوران شرایط ویژه‌ای برای حکومت شوروی و به طور کلی حکومت‌های مارکسیستی پیش آمده بود. این کشورها بعد از هفتاد سال یا بیشتر در شرف از هم پاشیدن بوده و در قوس نزولی قرار داشتند. اول از همه، چین حساب خود را از شوروی جدا کرد و یک نوع بازنگری و اصلاح طلبی را شروع کرد. در داخل خود شوروی هم جمهوری‌های این کشور، اصلاحاتی را شروع کردند و در یک کلام، سیاست کلی مبتنی بر مارکسیسم یعنی دیکتاتوری حزب کارگر شکست خورد و سران این کشور آرام آرام مجبور شدند تا یک نوع گرایش سرمایه داری را در قالبی مشخص بپذیرند. کسی که با فراست الهی خود دریافت که این ایدئولوژی در حال فروپاشی است و از آن سو نیز جرات و شجاعت ابراز این مسئله را نیز داشت، شخص حضرت امام بود.

نکته سوم هم این که بسیاری از جمهوری‌هایی که وابسته به شوروی بودند، قبلاً جزء کشورهای اسلامی به شمار آمده و بزرگانی از علمای اسلام نظیر فارابی از آنجا برخاسته بودند. همین مسئله، زمینه‌ای می‌شد تا آن‌ها را به پیشینه تاریخی خود برگرداند. این مسائل، از جمله دلایلی بود که امام را مجاب می‌ساخت تا گورباچف را مخاطب قرار داده و آن نامه تاریخی را بنویسند. این خود یکی از مسائل تاریخی و افتخار آفرین است که رهبر یک کشور نوپایی که تازه از یوغ استعمار و استبداد خارج شده و هنوز استقرار و انسجام کامل پیدا نکرده است، ابرقرتری را مخاطب قرار دهد و بگوید شما در حال مرگ هستید و صدای شکستن استخوان‌هایتان می‌آید.

این راجع به حضرت امام و آن دوره بود. پیداست که آن شرایط با شرایط امروز بسیار متفاوت است. همان گونه که امام فرموده بودند، اتحاد جماهیر شوروی از هم گسیخت و چندین کشور از آن جدا شدند و استقلال پیدا کردند. شرایطی که در آن زمان بود، در حال حاضر موجود نیست؛ به عنوان نمونه فرض کنید که مقام معظم رهبری نامه‌ای برای پوتین در این زمینه بنویسند! این دیگر یک مسئله تکراری است. امروز ما مواجه با دنیایی هستیم که گرچه به حساب نام ایدئولوژیک نیست، اما به یک معنا در آن اصولی پذیرفته شده است که یک نوع ایدئولوژی را دیکته می‌کند. به عنوان نمونه لیبرالیسم یک ایدئولوژی است اما مبتنی بر فلسفه‌هایی نظیر اومانیسم است البته اگر بتوانیم اومانیسم را فلسفه حساب کنیم معنای این نظام این است که روسای کشورها دیگر اقتدار دیکتاتور مآبانه ندارند، آنان نمایندگان مردم هستند و چیزی بر خلاف خواست مردم انجام نمی‌دهند. ادعای آنان این است اما آن را به عنوان یک ایدئولوژی خاص در مقابل اسلام مطرح نمی‌کنند و حتی وجود مسلمانان را در بین خودشان می‌پذیرند. آنان ادعا می‌کنند که هرچه مردم می‌خواهند، ما هم می‌پذیریم. مردم نیز دو دسته اند؛ یا کسانی هستند که عمری از آنان گذشته و بعید است تحولی در آنان پیدا شود، و یا قشر جوان که می‌توان در آنان نفوذ کرد و زمینه پذیرش حق را به وجود آورد. با توجه به این مسائل، مقام معظم رهبری نامه‌ای را خطاب به جوانان کشورهای غربی می‌نویسند. خطاب نامه ایشان رئیس حکومت نیست، چرا که به ادعای غربی‌ها حکومتشان حکومت مردمی و دموکراسی است و قشر فعال این حکومت‌ها جوانان هستند و ایشان هستند

که آینده کشور را می‌سازند. از سوی دیگر طبق آموزه‌های اسلام و اهل بیت (صلوات الله علیهم اجمعین) بیشترین قشری که آماده تغییر بوده و امید اصلاح در آنان وجود دارد، جوانان هستند و به همین خاطر است که در روایات ما تاکید می‌شود که: «علیکم بالاحداث» سراغ جوانان بروید چرا که آنان دلشان پاک است و هنوز در آن ملکات شیطانی رسوخ پیدا نکرده است. بنابراین مخاطب قرار دادن جوانان هم از نظر سیاسی و هم از نظر ایدئولوژیکی و هم از نظر روانشناختی و جامعه شناسی، امری پذیرفته شده و عقلایی است. اگر بنا باشد تا با مردم غرب سخن بگوییم، تنها قشری که آماده پذیرش است قشر جوان می‌باشد.

پس مشخص می‌شود که تفاوت نامه امام با نامه مقام معظم رهبری در چه مسئله‌ای است. اصل هر دو نامه بر اساس دعوت است؛ دعوتی که وظیفه انبیاء الهی می‌باشد و چون این دو بزرگوار نیز جانشین انبیاء هستند، باید راه آن بزرگواران را ادامه دهند و مردم را دعوت به حق نمایند. اما این که مخاطب این دعوت چه کسانی باشند، بستگی به شرایط و زمان دارد.

### فرهنگ پویا: به نظر شما آیا می‌توان در جوانان غربی اثر گذاشت و این دعوت‌ها تا چه حد می‌تواند نتیجه‌بخش باشد؟

**علامه مصباح یزدی:** در پاسخ باید گفت که از یک جهت می‌توان نسبت به جوانان شرقی، جوانان غربی را آماده تر برای پذیرش دعوت به حق دانست. ادعای غربی‌ها مبنی بر وجود دموکراسی و آزادی در این کشورها، موجب شده است تا حاکمان غربی نتوانند جوانان را محدود کرده و از توجه کردن به دعوت اسلامی منع نمایند. علاوه بر این، پیشرفت تکنولوژی و رسانه امکان محصور کردن فکری و شست و شوی ذهنی افراد دیگر را سلب کرده است. اما این که چقدر می‌توان به هدایت این جوانان امید داشت، باید به قرآن مراجعه کرد. قرآن می‌فرماید فطرت انسان قابلیت پذیرش حق را دارد و هراندازه هم که شیاطین انس و جن فعالیت کنند، فطرت را نمی‌توانند خاموش کنند.

در این صورت ممکن است که این پرسش مطرح شود که پس بطور این دعوت‌های اسلامی آن گونه که باید، پیشرفت نمی‌کند؟ این مسئله را باید از نظر روانشناسی و علوم اجتماعی مورد واکاوی جدی قرار داد. باید بررسی کرد که اصولاً تحولات فکری و به دنبال آن سیاسی مبتنی بر عقیده، در چه شرایطی حاصل شده و چه آسیب‌هایی در آن وجود دارد؛ به هر حال آنچه که در هر صورت ضرورت دارد، وجود مقتضی است حالا اگر نیاز باشد تا شرایطی فراهم کرده و موانعی را برطرف کنیم، باید این کار را انجام دهیم و این دلیل نمی‌شود که بگوییم تا شرایط موجود نشده و موانع هم برطرف نشده است، پس باید مقتضی را هم ایجاد نکرد! اصل، مقتضی است که کار می‌کند، آن فکر صحیح و انگیزه‌های صحیح انسانی و الهی و فطری است که می‌تواند تحول ایجاد کند، این را باید تقویت کرد. وقتی هم که مواجه با موانع یا فقدان شرایط شدید، باید برای آن‌ها در حد توان تدبیر اندیشید و آن را عملی ساخت، اما ترک ایجاد مقتضی به این بهانه که شرایط موجود نیست یا موانع موجود است، پذیرفتنی نیست. بالاخره وظیفه شرعی است و باید این کار را انجام داد. امروز گفتن این جمله که «کاری نمی‌شود کرد»، یک بهانه است و توجیه منطقی و عقلانی ندارد. من یادم می‌آید آن وقت که ما بچه بودیم و کمابیش شرایط جامعه را درک می‌کردیم چنین القاء می‌شد و اکثریت مردم باور کرده بودند که به اصطلاح «این آش کشک خاله هست» و هیچ راهی ندارد. یادم است که گاهی در دوران نوجوانی، بزرگترهای ما می‌گفتند انگلیس کشور ما را خورده است و بی جهت داریم دست و پا می‌زنیم، هیچ فایده‌ای ندارد و همه چیز ما تحت تسلط آنهاست و آشکار و پنهان همه چیز ما را قبضه کرده‌اند. ما هر



برای شناخت اسلام بیشتر می‌شود. هر شخصی که سفری به خارج داشته است، این واقعیت را از نزدیک لمس کرده است. خود بنده نیز که سفرهایی به خارج داشته‌ام، نمونه‌های فراوانی از این واقییت را دیده‌ام که چند نمونه از آن را برایتان نقل می‌کنم:

برای سخنرانی در یکی از دانشگاه‌های نیویورک دعوت شده بودیم. در این سفر آقای دکتر حداد عادل نیز همراه ما بود که به ترجمه سخنرانی می‌پرداخت. در یکی از سخنرانی‌ها این موضوع را مطرح کردم که چرا ایرانی‌ها شعار مرگ بر آمریکا سر می‌دهند؟ مگر ما با همه آمریکایی‌ها مخالف هستیم؟ خلاصه سخنان من این بود که ما با آن گروه از افرادی که اول از همه، خود آمریکایی‌ها را استعمار کرده‌اند مخالف هستیم. این افراد اولین ظلم را به خود مردم آمریکا کردند و بعد به همین جا اکتفا نکرده و به همسایه‌های خود و سایر ملت‌ها ظلم کردند. ما با آنان مخالفیم؛ همان‌هایی که همه چیز را در خدمت قدرت و ثروت خودشان قرار داده‌اند. منظور من از این جملات این بود که به آنان بگویم که ما با مردم آمریکا مخالف نیستیم، همه انسان‌ها بندگان خدا هستند. ما دوست داریم به همه خدمت کنیم و برای ما هیچ فرقی نمی‌کند که شرقی باشد یا غربی؛ آمریکایی باشد یا ایرانی. این مرگ بر آمریکا گفتن ما، در واقع مرگ بر آن قدرت حاکمی است که اولین ظلم را به خود مردم آمریکا کرده است. بعد از این سخنرانی یکی از استادان آنجا پیشنهاد کرد که یک جلسه خصوصی با هم داشته باشیم. آن استاد در آن جلسه به من گفت که من دو سه تا مقدمه می‌گویم و گرفتن نتیجه با شما. اول این که در حال حاضر درصد قابل توجهی از مردم آمریکا سیاه پوست هستند که ریشه آنها به آفریقا برمی‌گردد. این سیاه پوستان اقلیت بزرگی را در ایالات متحده تشکیل می‌دهند. نکته دوم اینکه رشد جمعیت آنها بسیار مثبت است و اگر این رشد جمعیت به همین وضع ادامه پیدا کند، طولی نخواهد کشید که

حرکتی می‌کنیم حرکت مذبحخانه‌ای است و بی جهت انرژی خود را هدر می‌دهیم! این تصور عمومی بود. کاری که امام شروع کرد اگر نگوییم واقعا خارق العاده بود، چیزی شبیه کرامت بود. افرادی که مثلا پخته و دنیا دیده بودند در دل خود می‌خندیدند و می‌گفتند: این شخص چه می‌گوید؟ مگر می‌شود آمریکا را بیرون انداخت؟ آنان حرفهای امام را حرف خام و حساب نشده تلقی می‌کردند. امام در طول سال‌ها خون دل خورد تا تدریجا زمینه را آماده کرد و این کار ایشان واقعا شبیه اعجاز بود. هنوز زود است عظمت کار امام را بفهمیم. البته همه این‌ها بر اثر تائیدات الهی است و الا بر اساس اسباب عادی، اقتضای نمی‌کرد تا انسان بتواند در مقابل این همه مخالف از دوست و دشمن مقاومت کند.

**فرهنگ پویا:** این نامه نشان می‌دهد رهبری زمینه‌ای برای پذیرش حق در جوانان غربی دیده‌اند. آیا خود شما با توجه به سفرهایی که به کشورهای اروپایی و آمریکایی و آفریقایی داشته‌اید نمونه‌هایی از وجود چنین زمینه‌هایی را دیده‌اید؟ اگر خاطراتی از این نمونه‌های عینی دارید را برای ما بیان کنید.

**علامه مصباح یزدی:** یکی از شرایطی که در اثر انقلاب به وجود آمده این است که مردم روشن شدند و حقایق را درک کردند. در دنیا نیز انقلاب ما موجب تحولات زیادی شده است و اقبال به اسلام صورت پذیرفته است. این در حالی است که مبارزات بی‌امانی از طرف بسیاری از سران حکومت‌های بزرگ دنیا بر ضد اسلام صورت می‌پذیرد. بعد از حادثه یازده سپتامبر که تمام تلاش جهان غرب این بود تا مسلمانان تندرو را عامل این حادثه معرفی کنند و به این ترتیب به نوعی اسلام‌هراسی دامن بزنند، اما می‌بینیم که طبق آماري که خود اروپایی‌ها و غربی‌ها منتشر می‌کنند آمار فروش قرآن در همه جای دنیا چند برابر شده است و هر چه بیشتر بر ضد اسلام تبلیغ می‌کنند انگیزه



اکثریت مردم آمریکا را سیاه پوستان تشکیل می‌دهند. و آخر این که سیاه پوستان ذاتا با کسانی که نژادپرست باشند مخالف و دشمن هستند. از جمله کشورهای که سمبل نژادپرستی است، اسرائیل است. سیاه پوستان ذاتا با اسرائیل مخالف هستند به خاطر اینکه اسرائیلی‌ها نژاد پرست هستند از سوی دیگر حتی مسیحیان سیاه پوست نیز نسبت به اسلام حس بسیار خوبی دارند و از این دین خوششان می‌آید، چرا که آنان می‌گویند اسلام بر مساوات بین سفید و سیاه تاکید کرده و هرگونه تبعیضی را به شدت نهدی می‌کند. بنابراین در آینده‌ای نه چندان دور، بسیاری از مردم آمریکا آماده پذیرش اسلام خواهند شد. اگر مسلمانان یاد بگیرند که چگونه باید با این افراد برخورد کرده و چه تعالیمی را به آنان یاد داده و چه راه‌هایی را برای نفوذ در قلب و ذهن آنان برگزینند، آینده آمریکا متعلق به اسلام خواهد بود. این فرصت را غنیمت بشمارید و راه نفوذ را پیدا کنید. این استاد آمریکایی تاکید می‌کند که شما می‌توانید آینده آمریکا را در اختیار داشته باشید، فقط سعی کنید راهش را پیدا کنید و با استفاده از عوامل فرهنگی مناسب، این دین را تبلیغ کنید.

در سفری دیگر هم که تقریباً یک ماهی طول کشید واز کشور اسپانیا تا آرژانتین و شیلی را شامل می‌شد، به نمونه‌های زیادی از این دست برخورد کردم که واقعا خلاف انتظارم بود. بنده اصلا فکر نمی‌کردم این گونه باشد. در یکی از این کشورها به کلیسایی که بعد از روم دومین کلیسای دنیاست، دعوت شدم تا سخنرانی کنم. سران کلیسا و اسقف‌ها و کشیش‌ها هم حضور داشتند. مجلس بسیار سنگینی بود. موضوع سخنان من درباره عقائد مشترک اسلام و مسیحیت و خطرهایی که امروز برای دنیا در پیش است، بود. در این سخنرانی تاکید کردم که ما باید برای مبارزه با دشمن مشترک که بی‌دینی و فساد اخلاق را ترویج می‌کند، همکاری داشته باشیم. البته با لحنی صحبت می‌کردم که معنایش این نباشد که ما می‌خواهیم با مسیحیت مبارزه کنیم، بیشتر درباره نقاط مشترک اسلام و مسیحیت سخن می‌گفتم. در این هنگام یک اسقف بلند شد و اجازه گرفت تا صحبت کند. کل سخن او این بود که: مسیحیت در حال انحطاط است و مردم اقبال چندانی جهت حضور در کلیساها ندارند. ایمان مردم نسبت به مسیحیت رو به کاهش است و ما اگر بخواهیم مسیحیت زنده بماند، باید کاری کنیم که (امام) خمینی در ایران کرد. بعد از این که جلسه تمام شد، یک کشیش اسپانیایی همراه ما شد تا کلیسا را به ما نشان دهد. او در بین راه به من گفت که این آقای اسقف گفته است که مردم اعتقاد و ایمانی به مسیحیت ندارند، اما من می‌خواهم اعتراف بزرگ‌تری را به شما بگویم و آن این که خود ما هم اعتقاد و ایمانی به مسیحیت نداریم!

در کوبا نیز وقتی جهت سخنرانی در یکی از دانشگاه‌های آن جا دعوت شده بودم، یکی از استادان آن دانشگاه گفت که من تا به حال شخصیتی به بزرگی عمر خیام نمی‌شناختم ولی از زمانی که نهضت (امام) خمینی در ایران شروع شده، دیدم که او بزرگترین شخصیت انسانی است که من می‌شناسم و من با احترام او زانو می‌زنم و روی زمین هم زانو زد. بعد از این از من درخواست کرد تا یک قرآن به زبان اسپانیایی به او بدهم. این مسائل بسیار

عجیب است و چنین احترامی بی‌سابقه است. در مکزیک نیز در دانشگاهی سخنرانی داشتم که خیلی جلسه سنگین و مفصلی بود و شخصیت‌های مهمی از مذاهب مختلف حضور داشتند. بعد از اتمام سخنرانی جهت استراحت و رفع خستگی در فضای دانشگاه قدم می‌زدم که در این هنگام دو جوان دانشجو به طرف من آمدند. یکی از آنها خیلی اظهار محبت کرد و اظهار داشت که سخنرانی شما خیلی روی ما اثر گذاشت. دانشجوی دیگر هم گفت که من یهودی هستم و پدر من می‌گوید این داستانهایی که در تورات وجود دارد، همگی سمبلیک بوده و واقعیت ندارند. نظر شما چیست؟ در پاسخ به او گفتم که من راجع به توراتی که الان وجود دارد اظهار نظری نمی‌کنم چون قرآنی است که نشان می‌دهد این تورات، اصلی نیست، ولی همان توراتی که بر حضرت موسی نازل شده است، تمام داستانهای آن واقعی است. او هم خیلی تشکر کرد و گفت این مسئله برای من یک معضلی شده بود چرا که تورات کتاب دینی ما است و این شبیهه که داستان‌های آن را سمبلیک می‌دانند، قابل هضم نبوده است.

در یک سخنرانی دیگر نیز که جمع زیادی از دانشجویان حضور داشتند، بعد از پایان سخنرانی یک دانشجوی دختر به نزد من آمد و گفت: فقط می‌خواستم بگویم خیلی متشکرم از سخنرانی شما لذت بردم. این در حالی بود که سخنرانی من به زبان فارسی بود و مترجم ما هم تسلط چندانی بر زبان نداشت و دست و پا شکسته جملات را ترجمه می‌کرد.

در بوینوس آیرس پایتخت آرژانتین به دانشگاهی دعوت شدم تا درباره حقوق زن از دیدگاه اسلام صحبت کنم. اداره کننده این جلسه دادستان کل بوینوس آیرس بود که موسس همان دانشگاه به شمار می‌آمد. محور بحث من در این مورد بود که اسلام برای خانواده اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل است و آن را سلول جامعه می‌داند و اگر خانواده‌ها سالم شوند جامعه سالم تشکیل می‌شود. همچنین در مورد نقش زن در جامعه و خانواده صحبت کردم و گفتم که باید شخصیت زن در خانواده، شخصیت ممتازی باشد چرا که نقش زن در خانواده و تربیت فرزندان، نقشی بی‌بدیل است. در ادامه نیز در مورد اهمیت بحث عفت و حجاب مطالبی را گفتم. این جلسه که جمعیت زیادی از بانوان فوق لیسانس و دکتری دانشگاه در آن حضور داشتند، بسیار با شکوه برگزار شد و مورد توجه فراوان حاضرین قرار گرفت به گونه‌ای که پس از اتمام جلسه، با تشویق فراوان آنان مواجه شد.

در کشور شیلی هم به دانشگاهی دعوت شدم که حدود چهل هزار دانشجو داشت. وقت نماز شد و ما به اقامه نماز ایستادیم. معاون دانشگاه نیز با ما به اقامه نماز پرداخت و بعد از نماز گفت: «ما هم نیایش داریم ولی این سجده شما را نداریم. من از این حالت سجده شما خیلی خوشم آمد.» این که یک مسیحی بیاید و با ما نماز بخواند و از نماز ما تعریف کند، در نوع خود بسیار جالب توجه است. بعد از اقامه نماز، با مدیران دانشگاه جلسه تشکیل دادیم. تقریباً همه اعضای هیئت رئیسه دانشگاه گفتند ما برای آینده جوانانمان هیچ امیدی نداریم و فرهنگ آمریکایی جوانان ما را فاسد کرده است. تنها چیزی که احتمال می‌دهیم بتواند جلوی این فساد را بگیرد، آموزه‌های اسلامی

**کاری که امام شروع کرد اگر نگوییم واقعا خارق العاده بود، چیزی شبیهه کرامت بود. افرادی که مثلا پخته و دنیا دیده بودند در دل خود می‌خندیدند و می‌گفتند: این شخص چه می‌گوید؟ مگر می‌شود آمریکا را بیرون انداخت؟ آنان حرفهای امام را حرف خام و حساب نشده تلقی می‌کردند. امام در طول سالها خون دل خورد تا تدریجا زمینه را آماده کرد و این کار ایشان واقعا شبیهه اعجاز بود.**



تقویت کنیم. در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی، آنچه داشتیم میراثی بود که از دوران ستم شاهی به ما رسیده بود و در کنار آن، سرمایه‌های اندوخته شده ما نیز سرمایه‌های زیادی نبودند. از همان اندک سرمایه‌هایمان نیز بنابر شرایط و مقتضیات آن زمان، نتوانستیم به درستی استفاده کنیم، چرا که این سرمایه‌ها صرف چیزهایی شدند که تشخیص داده شد ضرورت آن بیشتر است. برخی از روحانیون بزرگ ما ناگزیر در دستگاه‌های قضایی مشغول به فعالیت شدند؛ شخصیت‌های بزرگی که در رأس آن مرحوم دکتر بهشتی وشهید فدوسی قرار داشتند. بسیاری از قضات را از شاگردان مدرسه حقانی جذب کردند و به همین علت نتوانستیم از این نیروها در تقویت مبانی اعتقادی و فکری و ایدئولوژیک نظام استفاده کنیم. طبعاً با این وضع با کمبود فراوانی مواجه بودیم و تازه اگر هم از تمام این ظرفیت‌ها استفاده می‌کردیم، باز هم کافی نبود.

البته در حال حاضر در حوزه‌های علمیه ما تحولات چشمگیری روی داده است و باید از این جهت شکرگزار نعمت الهی باشیم، اما واقعیت این است که هنوز ما به اندازه‌ای که نیاز داخلی خود را تأمین کنیم نرسیده‌ایم. طبعاً ما وقتی در داخل نیاز به این نیروها داریم و وقتی نیاز داخلی ما تأمین نمی‌شود آن وقت چگونه می‌توانیم این نیروها را به خارج بفرستیم؟! بنا بر ضرب المثل معروف: «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است» در حال حاضر ما نمی‌توانیم به نیازهای اعتقادی دانشجویان خودمان پاسخ دهیم، آن وقت چگونه می‌توانیم پاسخگوی نیاز دیگران باشیم؟ در کنار این معضل ما با یک آفت جنبی هم مواجهیم و آن این است که استراتژی سیاستمداران و به ویژه وزارت خارجه این است که سعی می‌کنند تا روابط سیاسی خود را با کشورهای دیگر گل آلود نکنند و از مسائلی که موجب می‌شود تا کشور مقابل احساس کند در امور کشورش دخالتی صورت می‌گیرد، پرهیز کنند. به همین دلیل است که نمایندگان فرهنگی ما در سایر کشورها، به آن صورتی که باید و شاید تقویت نمی‌شوند. این در حالی است که زمینه کار فرهنگی وجود دارد، اما به خاطر همین احتیاط و محافظه‌کاری و پرهیز از این که سوء ظنی ایجاد نشده و رابطه دو کشور تیره نگردد، حمایت و پشتیبانی مناسبی از کارهای فرهنگی و سفیران فرهنگی ما صورت نمی‌پذیرد. البته گاهی اوقات هم برخی تندروی‌های نیروهای فرهنگی خودمان منشأ این سوء تفاهم‌ها می‌شود. مثلاً باید به محصلین غیر ایرانی که از یک کشور دیگر به قم آمده بودند و درس می‌خواندند اشاره کرد که به کشور خود رفتند و حرکت‌های تند و حساب نشده در کشور خود انجام دادند و زمینه را برای فعالیت تبلیغی و فرهنگی مسدود کرده و موجب بدبینی دولتهاشان شدند، در صورتی که اگر آرام و سنجیده کار می‌کردند، این مشکل پدید نمی‌آمد و زمینه برای فعالیت بیشتر فراهم می‌شد. مسائل اجتماعی را باید با متد خودش تحقیق کرد و جواب‌های محققانه‌ای ارائه داد که دست ما در این زمینه کوتاه است.

**فرهنگ پویا: با تشکر از حضرت تعالی برای فرصتی که در اختیار نشریه ما قرار دادید.**

است و ما به همین امید حاضریم امور تربیتی این دانشگاه را در اختیار شما بگذاریم تا هر برنامه‌ای دارید در اینجا اجرا کنید. خیلی جالب است که مسئولین یک دانشگاه در شیلی به این صراحت به ما می‌گویند که ما امیدمان به اسلام است و به همین خاطر حاضریم تا هر برنامه‌ای که شما دارید را بدون هیچ قید و شرطی اجرا کنیم.

یک خاطره هم از برزیل بگویم. بعد از ورود به فرودگاه ریودوژانیرو دیدم که یک آقای متشخصی جلوی ما آمد و دست داد و ما را راهنمایی کرد تا سوار ماشین شویم و به سفارت برویم. ما او را نشناختیم چرا که ایرانی نبود تا بگویم از سفارت ایران آمده است. بعد فهمیدیم که این شخص، معاون دانشگاه معروف آنجا که وابسته به کلیسا است، بود. او بعد هم ما را به منزلش دعوت کرد و یک مهمانی مفصلی داد. در این دانشگاه دعوت به سخنرانی شدم. موضوع سخنرانی نیز عبارت بود از: «دعا از دیدگاه اسلام». وقتی وارد دانشگاه شدم دیدم که جمعیت زیادی از اسقف و کشیش و راهبه حضور دارند. برای سخنرانی، بخش‌هایی از دعای عرفه را انتخاب کردم و شروع به صحبت کردم. در حین صحبت دیدم که اشک از چشم بسیاری از حاضران سرازیر شده است. به ناگاه یاد این آیه قرآن افتادم که می‌فرماید: «تَرَىٰ أُغْيَهُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ.»

در آرژانتین نیز کشیشی بود که هر جا سخنرانی می‌کردیم او هم می‌آمد و بعد از اتمام سخنرانی از من می‌پرسید که محل بعدی سخنرانی شما کجاست؟ این‌ها نشانه چیست؟ همه این‌ها نشانه این است که فطرت انسان زنده است و اگر موانع شیطانی نباشد می‌تواند انسان را به سمت حق سوق داده و او را به راه راست بکشانند. البته باید گفت که این موانع شیطانی نمی‌تواند همه را فاسد کند، چرا که در برخی از افراد زمینه پذیرش حق وجود دارد. دقیقاً به همین دلیل است که هدف مقام معظم رهبری در نوشتن این نامه مشخص می‌شود. ایشان به درستی تشخیص دادند که زمینه پذیرش اسلام در جوانان غربی بسیار زیاد است. آن هم به این دلیل که هم جویای شناخت حقیقت هستند و هم این که فطرت آنها سالم است و آلودگی اخلاقی و تعصبات در آنان کمتر است. از آن سو نیز اسلام یک دین استدلالی و عقلی است و هر چه می‌گوید دلیل منطقی آن را نیز می‌آورد و این یکی از بزرگترین عواملی است که گرایش به اسلام را در جوانان زیاد کرده و می‌کند.

**فرهنگ پویا: با توجه به این همه زمینه پذیرش حق که در سراسر جهان فراهم است، به نظر شما چه موانع داخلی وجود دارد که ما نمی‌توانیم از این ظرفیت‌ها استفاده کنیم؟**

**علامه مصباح یزدی:** این خودش یک مسئله مهمی است و احتیاج به تحقیق علمی دارد. آنچه که بنده به عنوان یک حدس می‌توانم بگویم - حدسی که دلیلی عینی برای اثبات آن ندارم ولی شواهد ظنی زیادی برای آن وجود دارد - این است که انقلاب اسلامی ما یک انقلاب ایدئولوژیک بود و بر اساس باورها و ارزشهای اسلامی شکل گرفت. به همین خاطر ضروری است که ما پایه‌های فکری و اعتقادی خود را بیشتر

**بعد از حادثه یازده سپتامبر که تمام تلاش جهان غرب این بود تا مسلمانان تندرو را عامل این حادثه معرفی کنند و به این ترتیب به نوعی اسلام‌هراسی دامن بزنند، اما می‌بینیم که طبق آمار که خود اروپایی‌ها و غربی‌ها منتشر می‌کنند، آمار فروش قرآن در همه جای دنیا چند برابر شده است و هر چه بیشتر بر ضد اسلام تبلیغ می‌کنند، انگیزه برای شناخت اسلام بیشتر می‌شود.**